

## در پیرامون حدیث فدیر

آقای حسن حسین خواه نوشته اند: ولایت شاه مردان دزوز «غدیر» ابلاغ گردید ولی چطور شد که اکثر مسلمانان پس از مرگ رسول اکرم (ص) آنرا نادیده گرفتند؟ در صورتیکه میان اصحاب رسول خدا افراد با کد امن زیاد دیده میشد؟

پاسخ. این اشکال را بسیاری از شراح «تجرید» متمرزنند و از صدها سال پیش جواب زیر در کتابهای کلام مذکور است اینک خلاصه میشود:

چرا اکثریت قریب با اتفاق اصحاب رسول اکرم آنرا نادیده گرفتند؟ جواب این پرسش پس از مراجعه بسیره روزندگان اصحاب رسول خدا معلوم میشود، که این مطلب مشابهات زیادی دارد.

صفحات تاریخ نشان میدهد که آنان در برابر دستورات پیامبر اظهار نظر میکردند و روشن میشود که گاهی با تصریح آنحضرت روی جهاتی مخالفت میورزیدند اساساً در صورتیکه او امر رسول اکرم (ص) با امیال و افکار سیاسی آنان تماس نداشت آنرا از صمیم دل میپذیرفتند؛ ولی اگر گوشه از آن بامشی سیاسی و امیال جاه طلبانه آنان برخوردار میگرد؛ بسیاری از ایشان کوشش میکردند که نظر رسول اکرم را بزنند؛ و در صورت عدم امکان در اجرای آن کوتاهی میورزیدند و پس از رحلتش که قدرتهای مرکزی بدست چنین اشخاص افتاد حال چنین فرامین معلوم است و اقلیت طعیف و ناتوان جز صبر و سکوت در برابر آن وظیفه دیگری نداشتند. اینک شاهدهائی چند:

۱ - مادر تاریخ میخواهیم که پیغمبر اکرم در آخرین دقائق عمر خود دستور داد که قلم و هوائی حاضر کنند تا چیزی بنویسد که پس از آن امت از هر گونه گمراهی محفوظ بمانند، ولی برخی از حضار وقتی فهمیدند که نظر رسول اکرم تعیین وصی و خلیفه است از احضار قلم و دوات جلوگیری کردند.

سرگنشتمز بور را بسیاری از محدثان و سیره و تاریخ نویسان ثبت کرده اند، بزرگ یشوای محدثان عامه، «بخاری» (متوفی ۲۵۶) مطلب مز بور را در کتاب «العلم» نقل کرده است و در کتاب «جهاد» از ابن عباس نقل میکند که وی در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود میگفت امان از آن مصیبتی که روز پنجشنبه متوجه مسلمانان شد؛ در آنروز

رسول خدا سخت بیمار بود، دستور فرمود که کاغذی حاضر کنند تا مطلبی برای آنان بنویسد که امتش پس از وی گمراه نشوند در این هنگام مشاجره و اختلاف میان اصحاب پدید آمد؛ بالاخره پیغمبر آنچه را میخواست انجام دهد موفق نشد.

۲- زید بن حارثه فرمانده مسلمانان در غزوه و در میان کشته شده شد، رسول اکرم در آخرین روزهای عمر خود سپاه انبوهی بسر کردگی فرزند «زید» «اسامه» ترتیب داد و جوهر مهاجرو انصار و شخصیت‌های بزرگی را عضو آن سپاه نمود، و امارت و فرماندهی سپاه را بدست «اسامه» مرحمت فرمود، و دستور عزیمت برای عموم صادر کرد؛ و بادست نازنین خود برچی برای وی ترتیب داد؛ اتفاقاً در همان روز تب شدیدی سراسر وجود او را فرا گرفت، تبی که آخرین ساعات عمر و برانشان میداد؛ در این هنگام اختلاف و مشاجره، اظهار نظر و استنباط میان یاران و سپاهیان در گرفت، عده‌ای از امارت و فرماندهی جوانی مانند «اسامه» عصبانی شده بالحن اعتراض آمیزی عزل ویرا از حضرتش میخواستند عده‌ای که مرگ پیغمبر برای آنان قطعی بود؛ تملل کرده و با خود می‌گفتند که در چنین موقع؛ خروج از مدینه صلاح اسلام و مسلمانان نیست هر موقع پیغمبر از مسامحه و ملاحظه آنان آگاه میشد، آثار غضب در چین و صورت مبارکش هویدا میگردید دستور میداد که حرکت کنند ولی با این تاکیدات بمناسبات و توجیحاتی که گفته شد؛ دستور صریح رسول خدا را عملی نکردند؛ و رأی و صلاح دید خود را بر نص رسول اکرم مقدم داشتند.

خوانندگان گرامی میتوانند تفصیل این جریان را در طبقات ابن سعد و تاریخ طبری، این اثر سیره خلیبی؛ سیره دحلانی که همه از کتب معروف اهل تسنن است ملاحظه بفرمایند، علاوه بر این مواردی داریم که رسول خدا با اعتراض و مخالفت اصحاب خود رو برو گردید از آنجمله صلح حدیبیه، غنیمت‌های جنگ حنین که تفصیل آن را در بخش تاریخ اسلام خواهید خوانند.

ما بطور آشکار می‌بینیم که بعضی از احکام و دستورات اسلام پس از رسول اکرم روی یک سلسله مناسبات تغییر یافت و اصحاب عزیزش؛ با اعتراف بپاکدامنی آنان، آنها را نادیده گرفتند، مثلاً کیفیت اذان و نماز تا حدودی عوض شد؛ آیه متنه نادیده گرفته شد، نوافل ماه رمضان که باید هر کس بصورت فرادی بخواند، بصورت جماعت در آمد و تغییرات مختصری در تقسیم ارث بوجود آمد که تمام آنها در صفحات کتابها ثبت است. این تغییرات و تبدیلات اثبات میکند که تغییر احکام و دستورات خصوصاً فرم‌هایی که با امیال سیاسی آنان و فوق نمیداد بی سابقه نبوده است البته ناگفته پیداست که آنان چرا حدیث «غدیر» را نادیده گرفته آنرا بدست فراموشی سپردند.

با اینهمه میان یاران پیامبر اکرم کسانی بودند که با کمال متانت تا آخرین دقایق عمر مفاد و مضمون حدیث «غدیر» را از صمیم دل پذیرفتند و بعنوان پیرو حقیقی و صریح رسول خدا معروف بودند.

برای توضیح بیشتر بکتابهای زیر مراجعه شود :

المراجعات: ص ۲۸۲-۳۱۸. النص والاجتهاد و بسیاری از کتابهای کلام.

## از ما تو ضیح میخواهند

همانطور که در شماره سابق اشاره شد مجله «تاریخ اسلام» پس از بیان دو ایراد نسبت به بعضی از مباحث تاریخی مجله ما از ما توضیح خواسته است. ماضن تشکر از مدیر محترم آن مجله و عموم صاحب نظرانی که در مباحث این مجله دقت کرده و نظرات خود را ارسال میدارند بتوضیح جواب هر یک از آن دو ایراد جداگانه میپردازیم :



**اشکال:** در شماره دوم از سال اول مجله مکتب اسلام صفحه ۵۹ در مقام معرفی «اشعری و معتزلی» از محافظه کاری حسن بصری توصیف کرده و در سیاق عبارت با این بیان از او تجلیل کرده اید: «حسن بصری بیبانه اینکه فرشته ای باو گفته که قاتل و مقتول هر دو در آتشند از شرکت در جنگ جمل خود داری کرده و باین ترتیب مراتب بیطرفی خود را حفظ کرد» . . . در حالی که حسن بصری شخص فاسد العقیده ای بوده و نمیتوان در باره او نوشت «بیبانه گفته فرشته» زیرا مفهوم این جمله آنست که عادتاً و معمولاً فرشته بر حسن بصری نازل میشده و مطالبی ابلاغ میکرده، اما این دفعه فرشته نگفته بود و حسن بصری همان روش طبیعی و دائمی خود را بیبانه فرار از جنگ قرار داده، چون مردم در موقع عدم میل بکاری؛ بعضی از کارهای معمولی خود را بیبانه قرار میدهند. بعلاوه در کتب تواریخ پیش از این نیست که حسن بصری گفت ندائی شنیدم که قاتل و مقتول در آتشند و علی علیه السلام هم در پاسخ او فرمود: بر ادرت شیطان بوده و راست هم گفته زیرا قاتل و مقتول لشکر «بصره» را اراده کرده بود.



**پاسخ :** همانطور که سابقاً اشاره شد بعقیده ما پاسخ ابن ابراد ساده است زیرا :  
**اولا -** ماصریحاً در همان صفحه از صفات و رفتار حسن بصری انتقاد کرده ایم و هر گزارا آدم صحیح العقیده ای معرفی ننموده ایم و با مراجعه بهمان صفحه از شماره مزبور کاملاً معلوم خواهد شد بنابراین نباید جمله مزبور را - بادر نظر گرفتن مجموع عبارت - دلیل بر مدح او دانست .

**ثانیاً -** اینکه ما نوشته ایم ، « به بهانه اینکه فرشته ای باو گفته . . . » اید دلیل بر ارتباب حسن بصری با فرشته نیست ، زیرا کلمه « بهانه » را در دو مورد استعمال میکنند : نخست اینکه موضوعی اتفاق افتاده اما کافی برای عذر نبوده است و بهانه بوده ، مثل اینکه گفته شود : « فلانکس بیبانه اینکه هوا سرد است بدیدن من نیامد در حالی که آنقدر هوا سرد نبود » مورد دیگر اینکه اصلاً چنان موضوعی در کار نبوده و صرفاً یک موضوع جعلی و ساختگی بوده است ، چنانکه در مکالمات خودمان میگوئیم : « فلانکس بیبانه اینکه افراد جلسه را نیشناسد از شرکت در جلسه خودداری کرد در حالی که همه را خوب میشناخت ؛ » قرآن در باره بعضی از منافقین که در جنگ خندق میخواستند اجازه مرخصی از پیغمبر (ص) گرفته بود در جنگ شرکت نکنند میگوید :

« **و يستأذن فریق منهم النبى یقواون ان یوتنأوورة وماهی بعورة ان یریدون الاقرارا** » (عهده ای از منافقین از پیغمبر اجازه میخواستند و بهانه آنها این بود که خانه ما نامرتب و ناامن است ، در حالی که چنین نبود و میخواستند فرار کنند) در چنین مواردی در فارسی کلمه « بهانه » بکار برده میشود : خلاصه اینکه کلمه « بهانه » در موارد عذرهای نابجا استعمال میشود اعم از اینکه اصلاً ساختگی باشد ، یا حقیقت داشته باشد اما برای عذر کافی نباشد .

**ثالثاً -** اینکه ایراد کرده اند که در تاریخ داود « ندای شنید . . . » شما کلمه فرشته را از کجا آورده اید ؟ باید عرض کنیم که نویسنده ، هیچگاه مجبور نیست ترجمه تحت اللفظی عبارات را نقل کند بلکه اگر از قرائن کلام مطلبی استفاده شود میتواند بآن بیافزاید (البته بشرط اینکه قرائن کافی باشد) ما هم در اینجا از همین روش استفاده کرده ایم زیرا حسن بصری مدعی بود ندای شنیده که بجهنگ جمل مرو ، آنهم ندای که بعقیده ما بسبب اولاً لازم المراجعة بوده لذا بآن ترتیب اثر داد ؛ چنین منادی بعقیده او جز فرشته نمیتواند باشد .

**قسمت دیگر از تذکرات مجله تاریخ اسلام :**

قسمت دیگر راجع به بخش تاریخ اسلام است که انظار متشکل را در ضمن چند مطلب

خلاصه میکنیم :

**اول مکتب اسلام می نویسد :** که آب مؤالف و مخالف تمام شد در صورتیکه در تواریخ شیعه چنین نیست بلکه فقط آب عبدالمطلب در اثر بنذل و بخشش و رویه هاشمی تمام شد ۲- درص ۵۱ مینویسد : که مردم بر سر حجر چاه زمزم بمعارضه برخاستند ؛ در صورتیکه آنان زمزمی را نمی شناختند چگونه با او به مخاصمه برخاستند ۳- اینکه فقط عبدالمطلب گفت مردم ؛ دنبال آب بگردیم صحیح نیست ؛ زیرا وظیفه هر عاقلی است که موقع تشنگی دنبال آب برود ۴- در نامه ای که بدفتر مجله فرستاده بودند یاد آور شده اند اینکه عبدالمطلب دستور دادرش شخصی برای خود قبری حفر کند تا هر گاه اجل او فرا رسید دیگران او را بخاک سپرند در هیچ تاریخ نیست ، و ضمنانامی از روضه الصفا برده اند و در پایان اعتراضات خود مینویسند که این مطالب مال سنیان است که ابوطالب و عبدالمطلب را کافر میدانند .

### رفع اشتباه

: پیش از آنکه مدارک مطالب فوق را بررسی کنیم دو مطلب را تذکر می دهیم : **اول :** روش ما ؛ در تحلیل حوادث اسلامی اینست که مطالب را از منابع اولیه که پیش اساتید فن تاریخ حجیت و سندیت دارد ، میگیریم ، مانند تاریخهای : یعقوبی ، طبری ، ابن هشام ، کامل ؛ ابن کثیر و و . اما تواریخی مانند روضه الصفا ؛ ناسخ ، منتهی ؛ ( با کمال احترام از مقام علمی و تاریخی مؤلفین آنها ) چون از لحاظ فن تاریخ سندیت ندارند ، از این نظر خود را موظف نمیدانیم که نوشته خود را با مطالب آنها تطبیق دهیم .

**دوم :** ما موقع بررسیهای تاریخی بقسمتهایی بر میخوریم که غالباً وقوع آن حوادث از موازین طبیعی بیرونست ؛ در اینصورت اگر آن جریانها را جمع ییکی از پیشوایان دین باشد و تا حدودی سند آن اطمینان بخش باشد ما حداکثر کوشش بعمل میآوریم که غبار شک و تردید و استبعاد را از روی آن برداریم ؛ ولی اگر مرجع آن حوادث غیر آنان باشد و یا با سند محکمی بدست ما نرسد ، در اینصورت خود را ملزم نمیدانیم که رنگ اعجاز بجریان بدهیم ، مثلاً در همین جریان عبدالمطلب دو حادثه است که مورخان آنرا بصورت امر فوق العاده تلقی کرده اند : یکی واسطه ای که او را به محل زمزم هدایت نمود دیگری پیدا شدن آب در آن صحرای بی آب و علف ؛ ولی ما خود را در این مباحث ملزم نمیدانیم که همان عبارات اعجاز آمیز را نقل کنیم بلکه کوشش میکنیم که روح مطلب محفوظ باشد ، اگر چه خواننده در نظر بدئی بر موز و فوق العاده بودن آن بی نخواهد برد ، ولی پس از دقت واقع مطلب دستگیرش میگردد . ما غالباً در این موارد این جملات را بیشتر بکار میبریم : « روی عنایات مخصوص الاهی » بوسیله مخصوصی ؛ و و ، علت این مطلب برای خواننده گرمی آشنا بوضع محیط روشن است

اینک بیان مدارک قسمتهای فوق :

۱ - داستان «تمام شدن آب مسافرین شام» را مورخین بدو صورت نوشته اند : عده ای که از سران شیعه و از بزرگان سیره نویسانند مطلبها را سر بسته نوشته و همین قدر میگویند: گروهی که عازم شام بودند در نیمه راه آب آنان تمام شد و از تشنگی بستوه آمدند الخ و ظاهر عبارت از نظر عدم تفصیل میرساند که آب قافله تمام شد؛ خواه موافق عبدالمطلب و خواه مخالف؛ از آنجمله است مورخ بزرگ شیعی، احمد بن ابی یعقوب که پس از سال ۲۹۲ فوت کرده است و تاریخ او در نجف اشرف بهمت عده ای از دانشمندان بطبع رسیده و میان مورخان معروف بتاریخ یعقوبی است برای روشن شدن مطلب به (ص ۲۰۶ ج ۱) مراجعه شود .

از آنهاست مرحوم علامه مجلسی سرآمد محدثان و سیره نویسان در دائرة المعارف خود «بحار الانوار» ج ۶ ص ۱۷ طبع امین الضرب که مطلب را مانند یعقوبی ضبط کرده است و اما مثلاً اینکه مرحوم سپهر در ناسخ و غیر خوانند در روضه الصفاء جریان را طور دیگر نوشته اند قبلاً عذر آنرا خواستیم .

آری عده ای از مورخان مانند ابن هشام، ابن کثیر، ابن اثیر مینویسند که فقط آبهای همراهان عبدالمطلب تمام شد، ولی هیچکدام از آنان شیعه نیستند و آقای تشید انظار چنین مورخین را چندان صحیح نمیدانند؛ و ما نیز از گروه اول پیروی کردیم با این توضیح چه طور گفته میشود که مطلب فوق در تواریخ شیعه نیست؟

**مطلب دوم:** «چه جور مردم میخواستند با عبدالمطلب در کندن چاه شرکت کنند در صورتیکه محل چاه بر آنان معلوم نبود» پاسخ این گفتار را تواریخ میگویند، زیرا پس از آنکه عبدالمطلب خاکها را پس زده هانه چاه روشن شد، از این لحاظ آنان فهمیدند که فرمانروای قریش به مقصود رسیده است سپس به مشاجره برخاستند، لطفاً برای مزید اطمینان بسیره «ابن هشام» ج ۱ ص ۱۵۵ و «بحار الانوار» ج ۶ ص ۱۷؛ باز گشت شود و ما عبارت بحار را در پاورقی نیز نقل میکنیم: (۱)

**سوم:** «اینکه فقط عبدالمطلب گفت دنبال آب بگردیم صحیح نیست زیرا وظیفه هر عاقلی است که دنبال آب بگردد» ولی این اعتراض شبیه به اجتهاد در برابر نص است لطفاً به مدارک زیر مراجعه شود: تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۰۶، بحار الانوار ج ۶ ص ۱۷، البدایة و النهایه ج ۲ ص ۲۴۵، سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۵۶؛ البته مرحوم مجلسی عمل عبدالمطلب را

(۱). فلما ظهر له البناء و علمت قریش بذلك قالوا هذا بشر اینا و نحن فیہ شرکاء قال لا اقلل - الی ان قال - فرجعوا و مکنوه من الحفر . و عبارت ابن هشام تقریباً بهمین مضمون است .

قل میکنند، گفتار او را و اما چرا دیگران این دستور را ندادند؛ شاید آنان از هر جهت مایوس بودند.

**چهارم:** «دستور کندن قبر» تقریباً در تمام مصادر تاریخی شیعه و سنی هست لطفاً بهمان مدارک مراجعه شود. اینکه در پایان نوشته اند که این قسمتها مال کسانی است که ابوطالب و عبدالمطلب را کافر میدانند، از دو نظر مبهم است، اولاً سخن درباره عبدالمطلب است نه ابوطالب و اگر علت بمیان آمدن نام او، همان اختلاف سنیان است در ایمان او؛ بسیار خوب ایمان عبدالله پدر پیغمبر و وو... نیز مورد اختلاف است پس ابوطالب چه خصوصیتی داشت؟  
**ثانیاً:** این مطالب چه ارتباط با کفر و ایمان عبدالمطلب دارد که جای این مطالب با ایمان یک مرد عادی مخالفت دارد، تا ایمان او مانع از آنها باشد تا چه رسد بایمان «عبدالمطلب».



آیه الله مرحوم .

بمناسبت میلاد مسعود پیغمبر

تتمه از صفحه ۳۲

حاج شیخ محمد حسین اصفهانی

- |   |                         |   |                            |
|---|-------------------------|---|----------------------------|
| ☆ | ای صاحب وحی و قلب آگاه  | ☆ | دارای مقام «لی مع الله»    |
| ☆ | ای محرم بارگاه لاهوت    | ☆ | وی در ملکوت حق شهنشاه      |
| ☆ | ای بر شده از حضیض ناسوت | ☆ | بر در فرغ عز و شوکت و جاه  |
| ☆ | وانگه ز سرادقات عزت     | ☆ | بگذشتی و ماند امین در گاه  |
| ☆ | ای بایه قدر چاکرانت     | ☆ | بالا ترا از این بلند خرگاه |
| ☆ | از شرم تو زرد چهره مهر  | ☆ | وز بیم تو دل دو نیم شد ماه |
| ☆ | از نیل تو بای وهم لنگست | ☆ | وز ذیل تو دست فهم کوتاه    |
| ☆ | فرموده بشانت ایزد پاک   | ☆ | لولاک لما خلقت الافلاک     |

نیز گوید:

- |   |                          |   |                         |
|---|--------------------------|---|-------------------------|
| ☆ | ملك و ملكوت از تو پر نور | ☆ | ای در تو عیان تجلی طور  |
| ☆ | باروی تو چیست بدر انور   | ☆ | باموی تو چیست لیل دیجور |
| ☆ | خرگاه تو فوق سقف مرفوع   | ☆ | در گاه تو رشک بیت معمور |
| ☆ | مداحی من ترا چنانست      | ☆ | کز چشمه خود ثنا کند کور |
| ☆ | فرموده بشانت ایزد پاک    | ☆ | لولاک له اخلقت الافلاک  |